

یادداشت هایی بر کتاب «بامداد در آینه»

به قلم: ع.م. آزاد

وقتی از تعدادی از دوستانم سؤال می کردم که از شاعران معاصر چه کسی را دوست دارند، اغلب آنها، نام دو-سه نفر را به زبان می آوردند. در اکثر موارد، نام احمد شاملو در میان این نامها بود. احمد شاملو چه کسی بود؟ چگونه می اندیشید؟ چه مذهبی داشت؟ فلسفه اش از زندگی چه بود؟ که را دوست می داشت؟ از چه کسی بدش می آمد؟ از کی شاعر شده بود؟ شعرهایش به چه سبکی سروده شده اند؟ چند زبان می دانست؟ مدرک تحصیلی اش چه بود؟ چند اثر دارد؟ می توان هزاران سؤال مشابه را طرح کرد! چه کسی می تواند پاسخ گوی این گونه سئوالها باشد؟! اصلاً، آیا نیازی به جواب این پرسش ها داریم؛ شاملو را پس چگونه باید شناخت؟!

شاملو، خود معتقد است که شعر او بهترین اتوبیوگرافی ی. اوست و سراپا تصویر زندگی ی. اوست. اما سؤال را باید اینگونه طرح کرد که آیا همه گان شعر شاملو را می فهمند؟! آیا معانی، استعاره ها، داستانهایی که در پشت آن همه نوشته پنهان شده اند، به آسانی قابل درک اند؟! شعر شاملو پراز کلمه های سنگین و پرمعنی ست که خواننده را مجبور می کند، به دنبال معنی ی. آنها برود.

اینکه شاعر امروزی کیست و شعر امروزی چه معیارهایی باید داشته باشد، خود بحث بزرگی را می طلبد که در حجم این مقاله کوچک نمی گنجد، اما می توان نظر شاملو را در این باره دانست! شاملو در «شعری که زنده گی ست» در دفتر «هوای تازه» اش اینگونه می سرايد:

بیگانه نیست

شاعر امروز

با دردهای مشترک خلق:

او با لبان مردم

لب خند می زند،

درد و امید مردم را

با استخوان خویش

پیوند می زند.

شاملو، شاعر امروزی را کسی می داند که بیگمان نه از مردم جدا، بلکه در اندرون مردم است و چنان در افکار و جهان بینی ی. مردم غرق شده است که با شادی آنها می خندد و درد و غصه و امیدها و ناامیدی ها ی آنها را با روح و جان خود پیوند می زند.

- تامل بکن رفیق ...

وزن و لغات و قافیه ها را

همیشه من

در کوچه جسته ام.

احاد شعر من، همه افراد مردم اند،

شاملو برخلاف دیگران که وزن و لغات و قافیه ها را در لایه لای کتابهای قطور و سنگین جستجو می کنند، در کوچه و برزن جستجو می کند. شاملو الگوی شعر شاعر امروز را زنده گی می داند و با این پندار، شعر را چون رودخانه ای می داند که باید در همه جا جریان داشته باشد.

او شعر می نویسد،

یعنی

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می کند

یعنی

او با سرود خویش

روان های خسته را

آباد می کند.

او شعر می نویسد،

یعنی

او قلب های سرد و تهی مانده را

ز شوق

سرشار می کند

یعنی او رو به صبح طالع، چشمان خفته را

بیدار می کند.

...

شاملو رسالت شاعر و شعرش را اینگونه؛ با لطافتی خاص بیان می کند و شاعر را فردی می داند که پیام آور شوق و بیداری و آبادانی است. گرچه در دفترهای بعدی اشعارش، آنطور که می بینیم، اکثر کارهای شاملو با نوعی ناامیدی و غم توأم می شود. البته شرایط زمانی و مکانی همه دست به دست هم می دهند تا این فضا را برای شاملو مهیا کنند، اما بهر حال او "بامداد است آخر"، "طلیعه آفتاب است".

هدف این مقاله، کند و کاو در شعر شاملو نیست؛ بلکه این مقاله به بهانه چاپ کتاب "بامداد در آینه" نوشته شده است که به قلم دکتر نورالدین سالمی در سوئد توسط انتشارات باران در سال ۲۰۰۲ میلادی به طبع رسیده است. آنچنان که خود نویسنده اظهار می کند، او در ۱۰ سال آخر عمر شاملو، با او هم صحبت و هم کلام بوده است و از طرفی طبیب سربالینش!

شاملو بزرگ کردن نام افراد و کیش شخصیت را یکی از نکات بسیار منفی ی. جامعه ی. امروز می دانست؛ حال آنکه نویسنده، در همه جا او را «استاد» خطاب می کند که شاید به مذاق خود شاملو نیز خوش نامده باشد. جای تعجب دارد که کسی که به گفته خودش شاملو را می پرستیده است؛ در مدت این ده سال آنچه را که معشوقش بر آن باور داشته است در نوشته های خود عملاً به کار نگرفته است. شاید یکی از دلایلی که نویسنده ی. این کتاب، آن را در خارج از کشور چاپ کرده است؛ بیان صریح گفته ها و منعکس کردن آنچه که در بین گفتگو های او و شاملو گذشته است و عدم سانسور آنها باشد. اما همانطور که در سطرهای کتاب دیده می شود؛ او و یا ناشرش خود دست به سانسور زده اند و از نام بردن عنوان "فیلمی" یا نام بردن اسامی ی. بعضی از اشخاص اجتناب کرده اند که خود سؤال برانگیز است!

اغلب این کتاب به صورت گفتگوهایی بین شاملو و آیدا – همسر شاملو – نوشته شده است که البته در بعضی از جاها؛ افراد دیگری نیز در این گفتگو ها وارد می شوند. متأسفانه در بعضی از قسمتهای این گفتگوها، دقیقاً مشخص نمی شود که گوینده ی. جمله چه کسی است؟! شاملو یا نویسنده و گاهی نیز همسر شاملو؟! این

درحالی اتفاق می افتد که نویسنده ی. این کتاب خود؛ شاعر، نویسنده و دارای چند اثر است! از همه مهمتر کسی که ده سال پیش شاملو رفت و آمد داشته است؛ بدون تردید باید از فهم و دانش ادبی ی. "بامداد" شاعر "کمک گرفته باشد و آموخته باشد.

و اما شاملو درآینه ی این کتاب:

آنطور که در این کتاب نشان داده شده است، شاملو آدمی رک، صریح و تندگوی است. او اغلب کسانی را که در ادبیات ایران زمین برای خود نام و آوازه ای کسب کرده اند، نفی کرده است. شاملو در مورد هوشنگ گلشیری این چنین می گوید: " - نقدهای گلشیری به درد عمه جاننش می خوره. همه اش از حسودی و تنگ نظریه. .. تو پرسشنامه سوئیس یا سوئد نوشته که من نهنگی هستم که دربرکه به عمل آمدم، برای این که دیگران متوجه عظمت من نشن، آبو گل آلود می کنم. باس بهش گفت پدرجان، دربرکه قورباغه به عمل میاد، باورنداری؟ آینه رو بردارو جمال مبارکتو تماشا کن!" در مورد رضا براهنی، شاملو می گوید: " والله از غریبه ور می داره بدون ذکر ماخذ به خورد ما می ده!" در سطرهای بعد اضافه می کند که: " صد جور پیغوم و پسغوم فرستادم که آقا، شما رو نمی خوام ببینم. دو سه روز بعد باز اینجا بود با سیمین بهبهانی و دو سه نفر دیگه اومده بود. سال (۴۸- ۴۷) نوشت شاملو و اخوان و سپهری و که و که دیگر تمام شده اند. حالا ببین واسه اخوان ورداشته چی نوشته. این همه سال گذشته. آخه پررویی هم حدی داره، چیزهایی از شون می دونم که به خدا گفتش شرم آورده!"

دیدگاه واقع گرایانه ی شاملو را می توان به خوبی در سطرهای زیر مشاهده کرد: " آقای معروفی عنوان شاعر ملی به بنده داده. من شاعرملی کجا بودم. عارف شاعر ملیه که همه شعرشو می فهمن. اکثریت مردم از نوشته های من سردر نمی آرن. من کجا ملی هستم؟" شاملو خود نیز معتقد است که اکثریت مردم شعراو را نمی دانند، گرچه متأسفانه هیچ وقت دلیل این مسئله از او پرسیده نشده است، اما بیگمان واژه گان به کاربرده شده در شعر شاملو و سبک نوشتن او؛ نقش های مهمی را در فرام آوردن چنین جوی ایفا می کنند. شاملو نیز به سان بسیاری از هم عصران خود در بسیاری از زمانها، مجبور شده است که سکوت کند: " من شعر «سرود مرد روشن...» رو برای جلال آل احمد نوشتم. تصادفاً با مرگ او توام شد. منتهی بدطوری بود وقتی این شعر رو چسبوندن به اون آدم نمی شد انکارش کنم. چون به نفع رژیم شاه تموم می شد، ناچار سکوت کردم."

شاملو، آثاری چون شاهنامه را نفی می کند و کتابی چون جنایات و مکافات را دوست نمی دارد. او به همه چیز با شک و تردید نگاه می کند. وقتی نویسنده ی کتاب، نظر شاملو را در مورد جایزه ی نخل طلایی که درستیوال کن به عباس کیارستمی تعلق گرفته است جویا می شود؛ او اینگونه پاسخ می گوید: " من حرفی نمی زنم چون به نظر من کل ماجرا مشکوکه!" نه تنها مردم عام، بلکه بسیاری از نویسندگان و منتقدین نیز شاملو را نمی فهمند. وقتی نویسنده ی کتاب به شاملو می گوید: " آقا، تو آدینه مقاله ای نوشته بود در رابطه با ترجمه، و شعر مرثیه شما رو که از لورکا ترجمه کردین، بخشی رو که دارای وزن هست، بهترین قسمت ترجمه حساب کرده بوده و نظر نویسنده این بوده که در ترجمه موزون فرنگی معادل فارسی اش هم باید موزون و مقفی باشه. شاملو در پاسخ این گونه می گوید: " حرف احمقونه ایه. من اومدم تو فارسی وزن رو هم کنار گذاشتم که دست و بالمون باز بشه، اون وقت پیام تو ترجمه شعر دوباره خودمو بندازم تو هچل!"

نکته جالب دیگر این است که نویسنده ی کتاب از آنجا که خود چندین کتاب را چاپ کرده است و شعر می سراید، در بین این همه مکالمات روزمره، هیچ گاه پیش نیامده است که نظر شاملو را در مورد شعرها و کارهای خود بپرسد و یا شاید؛ این کار را کرده باشد و آنرا در این کتاب نقل نکرده باشد. به جز یک مورد که شاملو به نویسنده می گوید که شعرت را در مجله خواندم و نویسنده در جواب می گوید: " خیلی ممنون!" دیگر در هیچ جای این کتاب چنین حرفی پیش نیامده است. شاملویی که از اغلب نویسندگان می پرسد مردم پر آوازه هستند، آنهمه ایراد گرفته است؛ مطمئناً از کسی مثل او هم ایراد گرفته است البته اگر به دیده ی اغماض به او نگاه نکرده باشد. شاملو که خود با «کتاب سازی» به شدت مخالف است، ای کاش این کتاب را نیز می دید و نظر خود را در مورد آن می گفت، اما دریغا که نیست!

در لایه لای جمله های کتاب، جمله هایی وجود دارند که بعضی از آنها خواننده را به فکر و می دارد که آیا برآستی شاملو اینگونه گفته است. وقتی نویسنده ی کتاب از او می پرسد که آیا دیوان شمس را خوانده است یا نه؛ شاملو جواب می دهد که: " نه، چنان حوصله ای ندارم! ورق زدم! اما غزلهایی که دکلمه کردم اتفاقاً بهترین غزلیاتش." سؤال اینگونه در ذهن خواننده طرح می شود که چگونه ممکن است فردی که به گفته خودش حوصله ی خواندن دیوان شمس را نداشته است، غزلیاتی را که دکلمه کرده است، جزء بهترین غزلیات دیوان شمس می داند؟! شاملو در مقدمه ای که در دفتر دوم مجموعه آثارش آورده است (۱) مولانا را استاد خطاب می کند؛ همانطور که در این کتاب می بینیم شاملو ی ریزبین و یا شاید در بعضی موارد، خرده گیر، چگونه لقب استادی را به کسی می دهد که به قول خودش آثار او را فقط ورق زده است!

در اینکه شاملو، به صورت فوق العاده ای در زبان و دستور زبان کند و کاو کرده است جای هیچ گونه تردیدی نیست. گرچه او مدرک تحصیلی ی بالایی نداشت، اما آنچه را که او به دنبالش رفته بود، با مدرک نمی توان به دست آورد. شاید به همین دلیل باشد که شاملو، شاملویی اینچنین شد. او که مدرک علمی نداشت، مجبور بود برای زدن حرفی و یا نوشتن شعری و یا نقدی، ابتدا تحقیق کند و از راستی و درستی آن آگاه شود و سپس به بیان نظر خود بپردازد. حال آنکه متاسفانه، در مشرق زمین، اکثر آنانی که به اخذ مدارک بالایی علمی نائل می شوند، کمتر به این مسئله توجه می کنند چون باز هم با تاسف بسیار، مردم آن دیار اغلب به همان مدرک بسنده می کنند و مطالب را کند و کاو نمی کنند زیرا نویسنده با آن همه مدرک؛ چگونه می تواند چنان اشتباهی را مرتکب شود. حتی، اتفاق بدتری نیز امکان دارد رخ بدهد و آن این است که، وقتی به اشتباه نویسنده یا هنرمندی پی می بریم، با خود بگوییم که چون نویسنده فلان مدرک را دارد، پس حتماً ما اشتباه می کنیم و آن همه مدرک را بدون دلیل به او نداده اند. این مسئله متاسفانه در ایران و افغانستان (باید یادآوری کنم که این نتیجه تجربی ی شخصی ی من می باشد) بسیار رواج دارد.

شاملو، کسی هست که به گفته خودش یک پایش را به خاطر کارکردن روی ترجمه رمان « دن آرام » از دست داده است. کسی که از جان خود می گذرد تا کلمه و واژه را زنده نگه دارد و به مردم بشناساند، بی گمان فردی ست آزاده و آزاده منش. شاملو دوران سختی را گذرانده است، او فقر را تجربه کرده است؛ زندان را تجربه کرده است و واژه را به زور و زر نفروخته است. شاید به همین دلیل است که او سنت ها را می شکند. او تمام بدبختی ها و رنج های مردم را همین سنت ها و فرهنگ های غلط می داند. روزهای آخر عمر شاملو، رنج نامه ای است که با خواندنش غم آدمی پس افزون می شود. مردی که عضو بدنش را از دست داده بود و بیماری ی ریه و درد فراوان او را آزار می داد، هنوز هم ساعت ها بدون اینکه بخوابد، پشت میز کار خود مشغول نوشتن و بازخوانی و ترجمه بود. شاملویی که خود را اینگونه معرفی می کند:

" شاعری گردن کش را عریان می کند
(کسی را اعتراضی هست؟)

.....

شرف کیهانم آخر
هابیل ام من

.....

بامدادم آخر
طلیعه ی آفتابم. (۲)

کسی که جلال آل احمد او را کرگدن می داند، در روزهای آخر عمرش این گونه پریشان حال و پردرد بود. بدون تردید او مرد بزرگی بود که در چنین وضعیتی ؛ قلم را رها نکرد.

و اما دوست داران شاملو:

بهتر است به جای اینکه کسی را همچون بت بپرستیم؛ سعی کنیم که او را بهتر بفهمیم و بشناسیم. بی تردید، آنهمه زحمتی را که شاملو برای زنده نگه داشتن و غنی کردن زبان فارسی کشیده است، نمی توان با تحسین کردن و دادن القاب مختلف به او، ارج نهاد. شاملو و یا هر شاعر و هنرمند دیگری دوست دارد سخن ها و گفته هایش را مردم به طریقی نادرست برداشت نکنند. این بدین معنا نیست که همگان باید همان را دریافت کنند که منظور و مصداق کلام شاملو بوده است، بلکه حداقل از قضاوت های غیر علمی و پوچ و بیهوده خودداری کنند و با تعریف های ضد و نقیض، باعث تنزل ارزش اثر او نشوند.

در کتاب «بامداد در آینه» در جایی که نویسنده از شاملو سؤال می کند که معنی ی. « عصمت به آینه مفروش که فاجران نیازمند ترانند» چیست؟ شاملو برای قسمت دوم. این سطر یعنی « فاجران نیازمند ترانند» معنی ی. خاصی ندارد و می گوید: " همینطوری اومد". این ضعف شاملو را نشان نمی دهد، بلکه به عقیده من شجاعت او را نمایان می کند که فردی همچون او بدون اینکه دروغ بگوید و یا ترسی از اینکه شاید در نظر نویسنده ارزش اش کم شود، به سادگی می گوید که آن قسمت معنی ی. خاصی نداشته است. این نه برای شاملو؛ بلکه برای بسیاری از شعرا اتفاق افتاده است که گاهی برای زیبایی و یا در قدیم برای تناسب قافیه و یا علت های دیگر، کلمه، جمله و یا بیتهای را می نوشته اند که معنی ی. خاصی نداشته است. حال اگر همین سؤالی که از شاملو پرسیده شده است را از اغلب طرفداران شاملو بپرسند، هزاران تعبیر غلط از آن می کنند، بدون اینکه در ادبیات کند و کاوی داشته باشند. به زبان آوردن. " نمی دانم " گاهی چنان سخت به نظر می آید که به خاطر آن حتی حاضریم ارزش هنری ی. هنرمندی را کم ارزش کنیم.

این مقاله برای آن نوشته نشده است که شاملو و یا آثار شاملو را نقد کند، بلکه سعی شده است که شاملو و رسالتش معرفی شود و از طرف دیگر رسالت طرفداران شاملو در مقابل شعر و هنر او. ای کاش همه دفترهای شعر او را تنها ورق نمی زدیم و به جای اینکه یک دفترش را می خواندیم و می فهمیدیم که فیهن خود هنری ست بس بزرگ. اینکه هیچ هنرمندی هرگز نمی میرد، مبالغه در سخن نیست، زیرا با دیدن آثارش همگان او را به خاطر می آورند، غمگین می شوند، شاد می شوند، اشک می ریزند و یا می خندند. شاملو نیز چون سایر هنرمندان، جاوید گونه خواهد زیست!

ع. م. آزاد
دسمبر 2004 – دابلین – ایرلند

پاورقی ها:

- ۱- مجموعه آثار، دفتر دوم، همچون کوچه یی بی انتها – چاپ پنجم – ۱۳۸۱ – موسسه انتشارات نگاه
- ۲- در جدال با خاموشی (۲) از دفترمدایح بی صله